

وروشی که برای زنده شدن بحیات « طیبه » مینمایاند آشنا شویم و دیگران را در این دنیای تحیر و وحشت ، بآن شناسازیم ، مردم حقجو و هدایت طلب بیش از این خواهند اعتراف کرد که این کتاب پیش از آنکه کتاب منتسبین باسلام باشد کتاب سعادت عمومی بشر است .

این کتاب تنها کتابی است که ، با ضمیر هر انسانی سروکار دارد ، و ضمیر مبدع فعال سازمان انسانی است ، و میتواند در میان تاریکیهای ماده درون انسانی را بر افروزد و چون شب پر ماه و ستاره آنرا فروزان گرداند ، آنگاه با ممداد روشنی از افق باطن پدید آرد ، این یگانه وظیفه علماء دین و پرده داران آئین است که تا هر چه بیشتر جمال احکام و اسرار و هدایت قرآن را آشکار سازند ، و تا میتوانند گوشه هائی از اشارات و لطائف و حقایق را بنمایانند که فرمودند : « للقرآن عبارات و اشارات و لطائف و حقایق فالعبارات للعوام ، و الاشارات للخواص ، و اللطائف للاولیاء و الحقایق للانبیاء » .

نظری به بعضی احادیث درباره تمسک به قرآن :

کافی : « محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود ، از امام صادق از پدرانش علیهم السلام : « قال رسول الله صلی الله علیه و آله : ایها الناس انکم فی دار هدیة و اتم علی ظهر سفر و السیر بکم سریع و قد رأیتم اللیل و النهار و الشمس و القمر یبلیان کل جدید و یأتیان بکل موعود ، فاعدوا الجهاز لبعث المجداز قال فقام مقداد بن الاسود و قال یا رسول الله : ما دار الهدیة ؟ فقال دار بلاغ و انقطاع فعلیکم بالقرآن فانه شافع مشفع و ماحل مصدق و من جملة امامه قاده الی الجنة و من جملة خلفه ساقه الی النار و هو الدلیل یدل علی خیر سبیل و هو کتاب فیہ تفصیل و بیان و تحمیل ، و هو الفصل لیس بالهزل وله ظهر و بطن ، فظاهره حکم و باطنه علم ، فظاهره انیق و باطنه عمیق : له تخوم و علی تخومه تخوم ، و لا تحصى عجائبه و لا تبلی غرائبہ فیہ مصابیح الهدی و منار الحکمة و دلیل المعرفة :

رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت : ای مردم ، شما در سرای « هدیه » و بر پشت سفیرید ، سپریکه شمارا پیش می برد بس سریع است ، بخوبی مینگرید که شب و روز و آفتاب و ماه ، چگونه هر نوی را کهنه ، و هر نویدی را پیش می آورند ، پس وسیله کوچ خود را برای گذشت از این عبور گاه دور آماده سازید . « در اینجام مقداد بن اسود پیای خاست و پرسید ؟ ای رسول خدا ! دار هدیه چیست ؟ فرمود : سر منزل رسیدن و دل کندن . « پس بر شما است که قرآن را محکم گیرید ، چه آن شافی است پذیرش شده ، و خبر گزار است تصدیق شده (دشمنی است دادخواه) کسیکه آنرا پیش رو قرار دهد بسوی بهشتش میکشاند ، کسیکه آنرا پشت سر افکند

پرتوی از قرآن

بسوی آتش میبرد ، رهبريستکه به گزیده‌ترین راه رهبری میکند ، کتابيستکه در آن تفصیل و بیان تحصیل است ، فصل میان حق و باطل است و هزل نیست ، ظاهر و باطن دارد ، ظاهرش حکومت و باطنش دانش ، ظاهرش دلربا و باطنش ژرف است ، ریشه‌های عمیق دارد و ریشه‌های عمیق آنرا ریشه‌هاییست ، عجائب آن بشمار نیاید و غرائب آن کهنه نگردد ، در آن چراغهای هدایت و نورهای رهنمای حکمت و دلیل معرفت است .

از امام صادق او از رسول خدا « قال : القرآن هدی من الضلال و تبیان من العمی و استقالة من العثرة ، و نور من الظلمة ، و ضیاء من الاحداث ، و عصمة من الهلکة ، و رشد من الغواية ، و بیان من الفتن ، و بلاغ من الدنيا الى الآخرة و فيه کمال دینکم و ما عدل احد من القرآن الا الى النار .

فرمود : قرآن هدایتیستکه از گمراهی و بیان ، روشنی استکه از کوره راهی ، میرهاند موجب رهایی از لغزش است ، نور استکه از تاریکی ، پرتویستکه از پیش آمدها نجات می بخشد . دستگیر از هلاکت است ، رشدیستکه از حیرت زدگی ، و بیانی است که از فتنه ها بیرون می برد . رساننده از دنیا بسوی آخرت است . در قرآن تمام و کمال آئین شماس . احدی از قرآن سر نمیچد مگر آنکه بسوی آتش پیچد . حدیث دیگر : « تعلموا القرآن فانه احسن الحدیث ، و تفقهوا فيه فانه ربيع القلوب و استشفوا بنوره فانه شفاء الصدور ، و احسنوا تلاوته فانه انفع القصص ... فالقرآن آمر و زاجر ، و صامت و ناطق ، حجة الله علی خلقه ، اخذ علیکم میثاقه ، و ارتهن علیه انفسهم ، اتم به نوره ، و اکمل به دینه ، و قبض نبیه (ص) و قد فرغ الى الخلق من احکامه الهدی به :

قرآن را نیکو فرا گیرید چه نیکوترین حدیث است ، در آن با فکر بررسی کنید چه آن بهار دلهاست ، و به نور آن بهبودی جوئید چه بهبود دهند درون سینها است ، و آنرا نیکو تلاوت کنید زیرا گوارا ترین و شیرین ترین داستانها میباشد ... قرآن امر کننده و بازدارنده و ساکت و گویاست ، حجت خداوند بر خلق میباشد ، خداوند پیمان محکم خود را از شما درباره آن گرفته ، و نفوس شما را در گرو آن قرارداد ، و بآن نور خود را تمام و آئینش را تکمیل کرده ، خداوند پیغمبر خود را فرا گرفت در حالیکه خلق را از احکام هدایت بخش آن سرشار کرد .

خواننده عزیز اگر در مطالب این مقدمه و قسمتی از کتاب اشتباه یا لغزشی یافتید تذکر فرمائید و معذورم بدارید ، زیرا در مدتی نگارش یافته که از همه جا منقطع بوده و بمدارك دسترسی ندارم ، و مانند زنده‌ای در میان قبر بسر میبرم .

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر

فرج الله عن الاسلام و المسلمین بمنه و فضله و رحمته

ربیع الاول ۱۳۸۳ - مرداد ۱۳۴۲

سید محمود طالقانی

سوره حمد ، از سوره های مکی ، هفت آیه است .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ①

سپاس و ستایش همان خداست که
پروردگار جهانیان است .

آنخداى مبدء رحمت همگانی و رحمت خاص .

مالك روز جزاء .

تنها بسوی تو میگردیم و ترا عبادت میکنیم
و تنها از تو کمک میجوئیم .

ما را براه راست هدایت فرما .

راه چنان مردمی که بر آنها نعمت ارزانی
داشتی نه کسانی که مورد غضب شده اند و نه
گمراهان .

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ②

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ③

مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ ④

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ⑤

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ⑥

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ

عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ⑦

شرح کلمات بسم الله ...

اسم : بدلات مشتقاتش از سمو بمعنای علو است ، نه از سمه بمعنای نشانه ،
زیرا نام و عنوان مردم نامی ، یا صفات و آثار معروف اشخاص و موجودات موجب
بلند شدن و بیچشم آمدن چهره و مشخصات آنها میگردد «تنها در جمله بسم الله است که
همزه با برخورد باء در نوشتن می افتد» .

الله : مخصوص و علم برای حقیقت و ذات مقدسی است که جامع همه کمالات

ومنزه از هر نقص است. آنچه با این نام مورد توجه میباشد همان مبدئیت همه کمالات است نه ذات، چه ذات الهی برتر از تصویر و تعقل و تحدید عقل و ذهن محدود است و آنچه مطلوب و مورد توجه انسان است همان مبدء صفات و کمالاتیست که در جهان ظهور نموده، پس کلمه الله با آنکه عنوان ذات و علم است بمعنای وصفی میباشد، اصل لغوی هم بهمین معنای وصفی دلالت دارد، که از - آله - بمعنای عبد، تحیر، تضرع، سکن، آمده - اله نام معبود است چه حق و چه باطل - الله - با حذف همزه و اضافه الف و لام - نام همان معبود بحق است، پس الله نام جامع صفات است و صفات هر يك نام و عنوان این حقیقت جامعند.

الرحمن الرحیم : هر دو از رحمت است، رحمان بر وزن فعلان برای مبالغه است، و از جهت افزایش بنای کلمه دلالت بر رحمت واسع و افزایش آن مینماید، رحیم دلالت بر رحمت مخصوص و محدود دارد، یا اول برای صفت ذاتی است دوم رحمت اضافی، یا اول مانند عطشان عارضی است، دوم مانند علیم و حکیم ذاتی است. در روایات آمده: رحمان بهمه موجودات و رحیم بمؤمنان، یا رحمان در دنیا و آخرت و رحیم در آخرت - از حضرت صادق (ع) : رحمان اسم خاص برای صفت عام است (چون این صفت بر غیر خداوند گفته نمیشود). و رحیم اسم عام برای صفت خاص است - اول در آیات و تعبیرات مطلق آورده میشود، دوم اضافه می شود: رحیم بعباده، رحیم بالمؤمنین.

این دو صفت برای الله است، و میشود که بدل یا عطف بیان از اسم باشد یعنی آن نامی که رحمان و رحیم است.

اثر فکری و اخلاقی کلمه بسم الله و تکرار آن

قرآن که یکتا کتاب توحید و برای آخرین تکامل فکری بشر است سوره هایش با جمله بسم الله آغاز میگردد. تا انسان را متوجه سازد که همه تعالیم و دستوراتش از مبدء حق و از مظهر رحمت است (جز سوره توبه که آیاتش نماینده قهر و خشم بر مردم لجوج کینه ورز با حق و خیر و اعلام قطع رابطه رحمت با آنهاست). دستور گفتن این کلمه برای همین است که روی فکر و دل را از غیر خدا برگرداند تا انسان

همه جهان و هر عملی را از نظر توحید بنکرد و از پراکندگی فکری بسوی وحدت و ارتباط گراید، و نامهاییکه از آنها و قدرتمندان در آغاز کارهای مهم، عرب و غیر عرب از خاطر میگذراند یا بزبان میراند بزداید و مهز نام خداوند مبدع مهر و رحمت و خیر را بردلها و زبانها زند. تا با توجه باین نام در اقدام بهر عمل قدرتی بیشتر از قدرت استعدادی خود بگیرد و بکاربرد و تنها بقدرت محدود خود متکی نباشد با این توجه نیروی عمل و امید نتیجه بیشتر است بلکه عملی عین نتیجه است زیرا نتیجه هر عملی کسب قدرت است، این اندیشه خود تحصیل قدرت و صورت بقاء بخشیدن بعمل است پس اگر عمل بنام غیر خدا یا با غفلت از نام خدا انجام گرفت آن بهره و نتیجه‌ئی که عمل خردمندانه انسانی را می‌سزد بدست نخواهد آمد. چنانکه بزرگان دین گفته‌اند: هر عملی که با بسم الله آغاز نگردد بریده و ناقص است - بشر که خود را در این جهان و در برابر عوامل و مناظر آن ناتوان می‌بیند خواه نخواه پناه و ملجائی میجوید و چون از نتایج اعمال خود بیخبر و در هراس است توجه بقدرتی مینماید تا دل خود را مطمئن دارد و از اضطراب در اقدام خود را برهاند، بدینجهت همه ملل کارهای مهم را بنام خدایان و ارباب انواع و سلاطین آغاز مینمودند، قرآن تعلیم میدهد که بنام خداوند رحمان و رحیم آغاز نماید و فکر خود را باو پیوندد، تا از پراکندگی برهد و نگرانی بخود راه ندهد، آن خدائی که مانند ارباب انواع و سلاطین و پتیا کینه‌جو و بدخو و هوسباز نیست که وقتی بر سر مهر باشد گاهی بخشم آید با مردمی سر صلح داشته باشد و بادسته‌ئی در جنگ و ستیز بسر برد (چنانکه در تاریخ از این افسانه‌های جنگ و صلح و مهر و خشم خدایان بسیار است).

الحمد لله رب العالمین، الرحمن الرحیم: حمد، مدح، شکر، سپاسگزاری در برابر نعمت و دستگیری است بدون توجه بکمال و مقام صاحب نعمت. مدح، ستایش ممدوح است از جهت کمال و جمال آن بی توجه به نعمت و احسان. حمد، جامع معنای شکر و مدح است، بدینجهت گاه بمعنای شکر یعنی سپاسگزاری آمده، گاه بمعنای مدح یعنی ستایش آمده، الف و لام میشود برای جنس باشد یعنی طبیعت و جنس حمد یا بقرینه رب العالمین، برای استغراق باشد. یعنی هر حمدی از هر حامدی چه با زبان بیان یا زبان وجود که ظهور کمال و تربیت است مخصوص آن ذات مبدع کمالی

است که تربیت کننده همه عالمهاست ، رب : مصدر از ربایربو - یا از رب یرب مانند تم ینم ، است ، و بمعنای وصفی از جهت مبالغه می باشد ، یعنی آن مبدئی که صفت ذاتی او کامل نمودن و فرا آوردن و رساندن موجودات و جهانیان است. بکمالاتی که بر آنها می سزد .

عالمین جمع عالم است. نظام و همبستگی هر سلسله‌ای از موجودات که در تحت قوانین مخصوص می باشند عالم گویند زیرا این نظم و همبستگی است که مورد تعلق علم میگردد : مانند عالم جمادات ، نباتات ، حیوانات ، ستارگان ، فرشتگان. اینگونه جمع - با یاء و نون - برای اندیشندگان است ، در اینجا یا مقصود موجودات صاحب عقل و اندیشه است ، یا همه موجودات و عوالم آنهاست از جهت یکنوع شعور یا استعدادی که در همه است، یا از این نظر که سیر کمالی همه موجودات رسیدن بعقل و ظهور آنست و این با کلمه رب سازگار است که نظر بنهایت تربیت باشد .

گرچه جمله الحمد لله خبری است معنای انشاء را در بر دارد : یعنی آنچه از خیرات و نیکیها و نعمتها و کمالاتیکه عقل اندیشنده درک مینماید آنرا با این جمله اظهار میدارد ، از آنجا که عقل از درک همه ناتوان است می باید از زبان خداوند و باتلقین او که محیط بهمه است اظهار دارد تا وظیفه حمد را بهتر انجام دهد، و کلمات الف و لام استغراق و لام اختصاص به الله که جامع همه کمالات و مبدء همه خیرات است با توصیف بر بوبیت ، حصر را میرساند: یعنی هر نعمت و کمالی در هر موجودی بهر صورتی که هست از آن مبدء و ذات مقدس است. و جمله‌های بعد مانند شاهد و دلیل است برای این حصر و اختصاص : زیرا هر بی همه عوالم است یعنی افزاینده همه است از جهت ذات و صفات پس هر نعمتی از او است و هر حمد از هر حامدی با توجه و بی توجه با واسطه و بیواسطه برای او میباشد زیرا همه نعمتها و کمالات او را آشکار میسازند، چون انسان جامع کمالات موجودات دیگر است مقام جامع حمد را دارد و ابراز این کلمه که در حقیقت توجه با استعدادهای درونی و امید بهر کمال و پیشرفتی است برای انسان می سزد .

تکرار حمد و صفت رحمت چه اثری دارد ؟

همین انسان است که چون گرفتار کوتاه نظری و تارهای تخیلات و اوهام گردید و از استعدادهای درونی خود و شایستگی مقام حمد غافل شد ، بند بندگی غیر خدا که کمال مطلق است برگردن مینهد و در برابر هر شبح بی روح و ناتوانی سر تعظیم فرود می آورد و زبان حمد و مدح برای قدرتمندان نهی و ناتوان میگشاید ، با شعور بحقیقت حمد خدای که توجه بقوای درونی و چشم گشودن بجهان بزرگ است میتواند از این بندها برهد و از این محیط تاریک بجهت و روی دل را از غیر خدا برگرداند و عقل و استعداد های خفته را بیدار و فعال گرداند و از ذلت و گدائی و در بوزگی باستانه غیر خدا به عزت و سرفرازی حمد و ثنای پروردگار برسد ، انسان با تارهای تخیلات و اوهام بی پایه و ترس و هراس بی مایه برای خود محیطی تاریک ، زنج آور ، وحشتناک ، سراسر تراحم و درد و رنج و در نتیجه بدینی بخود و جهان می سازد و در میان چنین محیطی مانند حشره و کرم بگرد خود می پیچد و در میان بافته خود نا امید و مأیوس و سست می لمد پس از چندی جز پوستی از او نمی ماند ، تعلیم حمد برای ایجاد امید و پاره کردن این محیط است . کلمه حمد مانند حله نورانی است که محیط تاریک و محدود محرومیت و تنازع در بقاء را پوشاند و از برابر چشم دور دارد و چشم را بجهان سراسر جمال و نعمت و تربیت بگشاید و با چشم خیرینی درد و رنج بدینی و شراندیشی را از یاد ببرد .

حمد و ستایش را تنها برای مبدئی داند که لطف تربیتش سراسر جهان و همه موجودات را فرا گرفته ، هر ناتوانی را توانا میگرداند ، هر بی جانی را جان می بخشد و فرا خور احتیاجش ساز و برگ زندگی باو میدهد و از آنچه هست برترش میسازد تا بجمال عقلش می آراید آنگاه برای تکمیل تربیت ، پیمبران و خردمندان عالیقدر را برمی انگیزد و شرایع و قوانین در جلو راهش میگذارد و تربیت تکوینی را با تشریح تکمیل مینماید . بدینجهت در قرآن کریم که ظهور تربیت و اراده حق است آیات تکوین و تشریح باهم آمده و همه را اثر قانون تربیت می شمارد .

با این بیان حقیقت کلمه حمد با اندازه پهنای جهان بزرگ توسعه دارد ، هر چه بیشتر اسرار جهان باز شود و خرد انسان پیش رود و مجهولات نظام طبیعت و نباتات

وحیوانات ریز و درشت و بعد اختران و سازمان درونی و بیرونی جانداران معلوم گردد حقیقت حمد و توجه بریت جهان بیشتر تحقق می یابد و معنا و واقعیت آن عمیق تر و وسیع تر میگردد .

تکرار کلمه الرحمن الرحیم، پس از رب العالمین ، لطف مخصوصی دارد : که ربوبیت حق از جهت قهر و غلبه و فشار بر موجودات نیست بلکه از جهت دو رحمت عام و خاص است که موجودات در پرتو این دو نوع رحمت پرورش می یابند و هر مربی و معلم و حاکی آن گاه تربیتش بشمر میرسد که با مهر و محبت باشد و نظام تربیت خلق با خالق و انسان و جهان هم آهنگ شود .

پس اگر بسم الله جزء سوره هم باشد این کلمه در حقیقت تکرار نیست . در بسم الله که آغاز است رحمان و رحیم وصف بلا واسطه اسم ذات می باشد و در سوره حمد وصف با واسطه ربوبیت است که مقیدتر و محدودتر میشود .

رحمت در انسان عاطفه و احساس لطیفی است که منشأ حس کمک و خیر اندیشی و خیر خواهی گردد و از انجام تقاضای این عاطفه بدون نظر پاداش لذت برد ، و درباره خداوند از جهت آثار و ظهور رحمت است ، نه تأثر و انفعال ، این عاطفه خیر یا خوی انسانی مانند دیگر استعدادها و فضائل در ضمیر انسان نهفته است توجه بمبداء رحمت و آثار آن و تکرار این کلمه این عاطفه را بیدار می سازد و بکار می اندازد تا آنکه قلبش سرچشمه رحمت میگردد و از زبان و عملش بسوی دیگران جاری میشود ، اثر تکرار و تذکره صفات و نامهای خداوند همین است که معنا و حقیقت آن در انسان مستعد ظهور مینماید .

مالك يوم الدين : مالك و ملك ، دو قرائت مشهور است ، بعضی قرائت اول را پسندیده بعضی دوم را ، در آیات دیگر خداوند هم بمالك توصیف شده هم به ملك ، ملك (پادشاه) متصرف در اداره کشور است ، مالك (دارا) هرگونه تصرفی نسبت بآنچه دارد میتواند ، و هرچه قدرت تصرف بیشتر باشد مالکیت بیشتر است ، گرچه مالکیت را در دنیا امر قرار دادی و اعتباری می شمرد ولی ریشه آن همان قدرت تصرف در موجودات قابل تصرف است ، بدینجهت چون ما نه قدرت تصرف و تدبیر در قوا و اعضاء خود داریم و نه احاطه علمی بآنها ، مالك آن نیستیم ، آنچه قدرت تصرف در آن داریم

همان افعال و آثار فعل است که از مبداء اختیار و اراده است، پس مالکیت بحق اختیار در تصرف است که منشأ آن علم و قدرت نسبت بملك می باشد .

یوم : بحسب لغت میان طلوع و غروب آفتاب است ، و در اصطلاح به عصر و زمان و دوره‌ای که در آن حادثه تاریخی روی داده گفته میشود «از جهت ظهور و بچشم آمدن آن حادثه چنانکه پس از طلوع آفتاب دیدنیها از پرده تاریکی بیرون می آیند، یوم قدرت، سلطنت، حرب ، خلقت، - قرآن کریم از دوزمهای تکوین آسمان و زمین به ایام تعبیر نموده : خلق السماوات و الارض فی ستة ایام - دین ، یعنی جزاء، گویا شریعت را از آن جهت دین گویند که آثار و جزای نیک و بد اعمال را بیان و ثواب و عقاب هر عملی را معین مینماید، شاید هم کلمه «دین» از لغات دخیل است چنانکه شبیه آن در ریشه‌های لاتین و در فازی باستان و اوستا عیناً موجود است .

مالك يوم الدين، یعنی چه ؟

اراده آزاد و اختیار عمل از امتیازات مخصوص آدمی است روی همین اختیار و آزادی است که اعمالش دارای ارزش نیک یا پاداش بد میگردد و شرع و عرف آن را بحساب می آورند، و همین منشأ تکلیف میباشد ، چون حقیقت مالکیت حق تصرف کامل است و انسان آزاد و متصرف در عمل است پس مالکیت عمل موهبتی است که بوی داده شده ، این اختیار و مالکیت عمل از تصور و اختیار و عزم تا انجام است همینکه عمل بهر صورت و نوعی انجام یافت از اختیار و مالکیت انسان عامل خارج میشود و در شرایط و تحت قوانینی که از اختیار و اراده انسان بیرون یعنی در مالکیت خداوند است آثار و نتایجی بر آن مترتب میگردد ، چنانکه ما تا آنجا اختیار داریم که سخنی را بگوئیم یا نکوئیم یا کلید برق یا دستگامی را بازکنیم یا ببندیم ولی اثر سخن در نفوس و افکار و نتایجی که برای آنست ، با بکار افتادن دستگام و کارخانه یا روشن شدن لامپهای چراغ از اختیار ما بیرون است ، آنگاه اثر عمل یا سخن روشن میشود که به نتیجه نهائی برسد و آثارش از هر جهت هویدا گردد ، پس هر عمل و اثری تا نتیجه نرسیده مبهم و تاریک است و چون ب نتیجه و جزاء رسید روشن میگردد. هر فعل و عملی دو عالم و دو محیط دارد: نخست محیط تصور و اختیار و عزم و انجام، در این محیط

انسان مکلف است و نتیجه و جزاء که نهایت سیر و اثر آنست مجهول و در زیر پرده عوامل و مقتضیات بسر میبرد. دوم محیط ظهور و آثار و جزاء یا یوم الدین است، در این محیط مالکیت تنها برای خداوند است و یکسره از اختیار و اراده بندگان بیرون است، عالم جزاء نهائی چنان عالمی است که آثار و نتایج اعمال و باطن و ملکات انسان از زیر پرده طبیعت و غفلت بیرون می آید و حقایق چنانکه هست از افق تاریک این جهان که جز ظواهر و سطوح همه چیز از چشم پوشیده است سر بر میزند، پس این عالم با هفت نورها و جسمهای نورانی که دارد شباست، و آن عالم روز ظهور کوچک و بزرگ اعمال و فعل و افعال آثار است و مالکیت آن یکسره برای خداوندی است که بوسیله اعطاء اختیار و اراده آزاد سهم ناچیزی از مالکیت خود را بانسان عنایت کرده و محیط این مالکیت تا سرحد عمل است آنهم ناتمام، از این حد ببعد که غیر متناهی است محیط مالکیت خداوند می باشد، که پس از عمل آغاز میگردد تا از افق نهائی سرزند: یوم لا تملك نفس لنفس شیئاً والامر یومئذ لله... پس اضافه مالک به یوم هیچگونه احتیاج بتأویل ندارد و بس دقیق و بلیغ است - سبحان الله عما یصفون .

شرح جمله ایاک نعبد و ایاک نستعین : عبادت، چنانکه بعضی تفسیر کرده اند، تنها خضوع نیست، معنای فارسی عبادت بندگی است - یعنی خود را در بند نهادن و این بند را پیوسته برگردن خود استوار داشتن، تسلیم شدن برای هر چه در برابر هر که همان بندگی آنست، خواه از جهت احتیاج یا رغبت و محبت یا بزرگی و عظمت باشد، لازم این چنین تسلیم خضوع است، پس نخست بنده کمال و عظمتی را در محبوب احساس مینماید تا آنجا که خود را تسلیم بدون شرط میگرداند و در برابرش سر بندگی فرود میآورد چون باین حد رسید محبوب معبود میگردد.

پرتو این آیه و تأثیرش

انسان که از قوا و میلنهای گوناگون ترکیب یافته بهر سو که توجه نمود و هر چه را مطلوب پنداشت تدریجاً تسلیم آن میشود و بند بندگی آن را بگردن مینهد بدینجهت باندازه قوا و میلها و اوهامی که از اینها برمیخیزد معبود میگزیند، گسستن این بندها آنگاه میسر است که عقل را آزاد گرداند و بر بوییت عمومی جهان و رحمت عام بی پایان

و تدبیر و مالکیت بدهد تربیت و خیر و رحمت چشم بگشاید ، باشعور باین عظمت و قدرت و تصرف میتواند از بند بندگی غیر او بجهد و از این جهش باین جمله‌ای که ابراز شعور و حرکت و جهش و فناء در اراده اوست تعبیر نماید . «ایاک نعبد» با تقدیم ضمیر - ایاک - که حصر و توجه کامل و حرکت را میرساند ، از حمد و توصیف غایب بسوی حضور و خطاب برگشته ، در توصیف بحمد و ربوبیت و رحمت و مالکیت مطلوب و معبود بحق را می‌یابد و سراسر جهان را پر از صفات او می‌نگرد بلکه جز ظهور این صفات چیزی به چشم نمی‌آید و جذب و کشش آن را در وجود خود احساس می‌نماید و بعبادت و تقرب و تسلیم کامل باو آخرین بندهای بندگی غیر او را می‌گسلاند ، و از آنجا که اندکی غفلت ، جاذبه‌های مخالف ویرا به بندگی غیر خدا می‌کشاند ، تنها قدرت حرکت کافی نیست و برای ادامه آن باید کمک بگیرد ، باین جهت با تکرار ضمیر و تقدیم آن بر فعل می‌گوید :

ایاک نستعین : استعانت برای انجام کار دشوار است که قدرت و کوشش کوشا تنها کفایت نمی‌کند ، تکرار ضمیر «ایاک» این را میرساند که دو مطلوب و دو نظر است : نخست توجه به معبود و عظمت و قدرت و کشش او ، با این توجه خود را بجلو میبرد و همی خواهد که هر چه بیشتر بقرش برسد ، و چون توجه و همت را با حرکت و پیشرفت هم‌آهنگ نمی‌بیند و احساس بموانع می‌نماید توجهش بجاذبه‌های مخالف بر میگردد و پای همت را در میان علائق و عواطف گرفتار می‌بیند می‌گوید : «و ایاک نستعین» و نیز تکرار ضمیر دلالت بر آن دارد که هر چه با قصد قربت رو بعبودیت پیش رود باز برای قرب دیگر باید کمک جوید و باز درخواست نماید .

ضمیر جمع (متکلم مع الغیر) گویا برای همین است که برای برداشتن این موانع و جستن از این بندها میبایست حرکت با نیروی اجتماع باشد زیرا مجموع مرکب قدرت چندتن بیش از حاصل جمع قدرت فرد فرد همان چندتن است یا بگو با تصاعد هندسی مجموع نیروها بالا می‌رود مانند قوانین جاذبه و حرکت و سرعت ، افزایش مضاعف ثواب جماعت بحسب افزایش عدد افراد روی همین قاعده است ، بهمین جهت اصل تشریح نمازهای یومیه بجماعت بوده و فرادی رخصت است ، در نماز انفرادی گر چه ممکن است توجه بمبده بیشتر و معارضه‌های نفسانی کمتر باشد

ولی بهمان اندازه قدرت مقاومت و حرکت کمتر است ، چون بندهای بندگی غیر خدا و جاذبه‌های مخالف کمال بسیار بیرومند است ، بریدن آنها و جستن از این دامها جز با تمرکز قدرت در یکجهت و توحید قوا و کمک خواستن و جلب نیروهای مضاعف (که از این دو جمله *ایاک نعبد و ایاک نستعین* فهمیده میشود) چاره‌ای نیست. داستان گرفتاری‌های بلند پرواز روح و برانسانی در این دامگاه و راه رستگارش داستان «حمامه مطوقه» کتاب کلیله است .

پس بنده خود را آماده میسازد و قدرت خود را در ضمن دیگران یکجا بسوی او میگرداند (هیئت و ترکیب دو جمله این را می‌رساند) تنها این آمادگی و تمرکز قدرت برای جستن و گریز از مرکز بندها کفایت نمیکند مگر آنکه لطف خداوند که همان کشش و جاذبه او است کمک رسد ، گویا همین توجه و اخلاص در استعانت جلب لطف و کشش است ، و این طلب کمک که برای جستن و رستن و تقرب و عبادت است جز از طرف خداوند نشاید زیرا یکسره وابسته بلطف اوست بلکه خود کشش و لطف است ، و با کمک خواستن در چیزهای دیگر جداست زیرا کمک خواستن در دفاع از حق و جلب نفع و شفاء و روزی از غیر خدا از اسباب و سنت‌های جهان است ولی سنت و سبب منحصر در عبادت همان کمک خواستن از خداوند است (پس بعضی از مفسرین سلفی که آیه را برای حصر کمک در چیزهای دیگر هم دانسته‌اند به اشتباه رفته‌اند) .

آنچه گفته شد معانی و اسراری است که از نظم و ترکیب این دو جمله فهمیده می‌شود چه بسا از خلال آن برقهائی زده و پرتوی از این آیات بر ذهن درخشیده که رخ بر تافته یا چنانکه تاییده نمیتوان تاباند ، و هیچ جمله کوتاه و بلند مانند این معانی را نمیرساند ؛ مثلاً گفته شود: *ایاک نعبد و نستعین* - *انما نعبدک و نستعین بک* - *نعبدک و حدک* - *لک العبادة و بک الاستعانة* ، و مانند اینها ، این همان اعجاز کلام است که چون حرفی برداشته یا جابجا شود مانند آن نگردد و رساتراز آن را کسی نیابد .

اهدنا الصراط المستقیم : هدایت ، راهنمایی با مهر و محبت و صلاح است ، و درباره مقصود خیر گفته می‌شود. و درباره شروبدی مجازی و برای سرزنش گفته می‌شود - *فاهدوهم الی صراط الجحیم* - صراط ، در اصل صراط و معنای لغویش بلعیدن است ، از جهت نزدیکی مخارج راء و طاء با صاد و تطابق آنها ، سین بصدای صاد در آمده و قلب

بآن شده و در استعمالات بجاده باز و عمومی گفته شود ، گویا از اینجهت است که جاده عمومی خود راهروان را جلو می برد و مانند دستگاہ هضم در خود میکشد ، سبیل راه مخصوصی است چه رو بخیر باشد یا شرّ و بهمہ دستجات نسبت داده و اضافه می شود : سبیل الرشد ، سبیل الغی ، سبیل المؤمنین ، سبیل الکافرین ؛ سبیل چون راههای خصوصی نامعروف است با اضافه باشخاص شناخته میگردد . صراط چون راه عمومی رو بخیر و صلاح و مطلوب فطری عمومی است توصیف و اضافه بم مانند حق و مستقیم میگردد ، پس راههای فرعی خصوصی آنکاه راه خیر و سلامت و سعادت است که صراط حق و مستقیم رسد ، و آنکاه اطمینان بخش است که از روی بصیرت باشد : « وان اعبدونی هذا صراط مستقیم ، قل هذا سبیلی ادعوالی الله علی بصیرة » . اگر راههای خصوصی زندگی از روی بصیرت نباشد و بصراط مستقیم نرساند موجب نگرانی و سرگردانی راهرواست ، پس صراط مستقیم خود مطلوب است ، و چون کسی در این راه افتاد بسوی مقصودش پیش میبرد و نگرانی واضطرابش از میان می رود و راه راهرو را بسوی خود می کشد . صراط مستقیم گرچه راه است و راه برای رسیدن بمقصود میباشد ولی برای موجود متحرک راه جو و مستعد راه مستقیم خود مطلوب است و هر تلاشی برای ادامه زندگی و اضطرابها و نگرانیها برای رسیدن بهمان است ، تا بآن راهی رسد که راه او را بر باید و هر چه پیشتر رود اطمینانش بیشتر گردد و در هر قدمی مطلوب و کمال و نور و بصیرتی بیابد ، تا آنکه شعاعهایی از مبداء کمال و ربوبیت او را دریابد و رشتههای جاذبه آن بر سرعت حرکتش بیفزاید و بسوی قریب کشاند و چون به محاذات کامل و استقامت گزاید - سبیل بصراط رساند و صراط مستقیم شد - شعاعها از هر سو راهرو را فرا میگردد و دلش را پراز شور و شوق میگرداند و از هر جاذبه ای رهامی شود و سر از پانمیشناسد تا آنجا که از هر چه غیر انوار عظمت و قدرت است منصرف می شود :

بتماشای رخس زده صفت رقص کنان
بسرچشمه خورشید درخشان بروم .

سر حرکت ذاتی و جوهری و ارادی و اصل تکامل همین رسیدن بصراط است نه آنکه صراط راه بسوی هدف معین و محدودی باشد زیرا کمالات بی حد ، و خداوند برتر از هر کمال است و انسان هم در استعداد محدود نیست ، و بهرحدی و نهایتی رسد آغاز بی نهایت است .

اگر مطلوب چیز دیگر و صراط و سبیل و طریق بآن باشد باید چنین گفته شود: اهدنا الیک - یا - الی جنتک... بالصراط - یا - من الصراط ، و مانند این عبارات ، - عبارت بیان برهانی : حرکت عین بقاء و کمال و حیات ، با ملازم با اینهاست و اینها ظهورها و اطوار حرکتند ، و سکون نقص و مرگ و فناء است :

ما زنده از آنیم که آرام نباشیم موجدیم که آرامش ما در عدم ما است .
 غریزه و فطرت طلب بقاء و کمال و گریز از مرگ و فناء جو بای راهی است که پیش برد و در آن توقف و سکون پیش نیاید، این همان صراط مستقیم است - پس طلب صراط مستقیم مطلوب ذاتی انسان بلکه هر موجود زنده است - چنانکه در قرآن هر جا وعده صراط مستقیم داده شده، مانند وصول بقرب حق و بهشت و لذات بعنوان مطلوب مستقل و مقصود ذاتی یادآوری شده است، بهمین جهت :

الصراط : با الف و لام عهد ذهنی یا خارجی تعریف شده ، یعنی آن راهی که مهود و مطلوب هر جوینده و پوینده است ، یاراه تکامل موجودات یا مردمی که در راه کمال پیش میروند .

المستقیم : میگویند مستقیم بمعنای مسنوی و معتدل است ، اسم فاعل از استقام و مجرد آن قام است، استقام هم بمعنای لازم آمده ، بر پا گشت، هم بمعنای متعدی، پاداشت، و باب استعمال در بیشتر استعمالات تکلیف و کوشش و طلب را میسرساند، استخراج یعنی با طلب و کوشش بیرهوش آورد .

جسم راست چون بر جسمی قرار گیرد بر پا میماند و وسط راست هم باین جهت مستقیم است، راه مستقیم یا از جهت خط فرضی گفته میشود یا نسبت بر راه رواست که بر استقامت می بیاید. و راه او را از انحراف و تمایل نگه میدارد .

با توجه بمعنائی که برای صراط گفته شده مستقیم صفت توضیحی میباشد ، چه تا راه مستقیم نباشد صراط نگردد ، صراط مستقیم خود مطلوب فطری انسان است . مبدء و اصل تکامل هم همین است .

بقاء موجودات زنده یا اندازه انطباق با تکامل میباشد . میلیاردها موجودات زنده منقرض شده همانهایی بوده است که از مسیر تکامل منحرف شده اند . علمای طبیعی ، مانند لامارک ، و داروین ، و پیروان آنها مبدء و منشأ تکامل را احتیاجات طبیعی و تنازع در بقاء و تطبیق با محیط و بقاء اصلح معرفی کرده اند و باین نتیجه رسیده اند که این عوامل صورت و اعضاء موجودات را تغییر میدهد و قابل را کامل می سازد

و ناقابل را فانی می گرداند ، اینها چون حرکت و تکامل را از احتیاج و تنازع شروع کرده اند پس با انتخاب طبیعی و تطبیق با محیط پایان میرسد : پس اصول فرضی تکامل اینها نقض تکامل را مینماید ، و مینگردند پس از انقراض نوعی قرنهای گذشته نوع دیگری ظاهر شده که از جهتی شبیه بنوع سابق است و از جهات بسیاری کامل تر می باشد .

طبیعیون چون متوجه شدند که فاصله بسیاری بین انواع است و حلقهات این فیلم با هم پیوستگی ندارد می کوشند و لجاجت مینمایند تا این شکافها را با فرضیه های ناقصی پر کنند و حلقه های گم شده وسط رایابند ؛ باینجهت صدها اشکال و نقض از طرف دیگر علمای طبیعی بر این فرضیه ها وارد شده ، اینها چون خواسته اند منشأ تکامل را تنها در محیط و احتیاجات طبیعی و عوامل عضوی بیابند و چشم بهمین ظواهر دوخته اند فرضیه شان ناقص درآمده و برای پیمودن این راه دچار مشکلات شده اند ، با آنکه حق همین است که تکامل از باطن و ذات موجودات بظاهر می رسد و حرکتی در جوهر آنهاست چنانکه نطفه از آغاز تکوین و پیش از آنکه در محیط مناسب رحم قرار گیرد ، شروع به حرکت مینماید و ابزار میسازد و تغییر صورت میدهد و خود را به محیط مناسب می رساند باز راه خود را دنبال می کند ، تا ابزار ادراک و اطلاعش کامل گردد و بصورت انسانی درآید و مراحل حس و تخیل و تعقل را پیماید ، این نمونه پیوسته و کوچک تکامل است ، سیر و اطوار سلول در رحم پهناور زمین مانند محیط داخلی و رحم زندگانست زیرا قوانین حیات یکسان است اگر تفاوتی هست از جهت کمال و نقص میباشد که در محیط وسیع زمین آفات و عوارض سیر تکاملی بیشتر و زمانش طولانی تر است . پس چرا این دانشمندان با این همه سرور صدا از تکامل سلولهای نطفه ای چشم پوشیده و آنرا معلول قوانین تنازع و انتخاب طبیعی و بقاء اصلح نمیدانند ؛ ! باشباهت ظاهری که سلول نخست نطفه انسان با دیگر حیوانات دارد چون قدرت تکاملش بیشتر و محیطش آماده تر است سیر خود را ادامه میدهد و از جهان انسان سردر می آورد ولی دیگر حیوانات متوقف می شوند ، پس موجودات زنده ای که در رحم حیوان یا خلال زمین پیش می روند همه رهسپار سوی عالم انسانند و از عقل و آزادی و اراده سر بر می آورند ، و با عقل و اراده آزاد باید این راه را همی پیمایند و از محیطهای گوناگون

بگذرند، آندسته‌هایی که از صراط مستقیم تکامل منحرف شدند یا خود را منطبق با محیط ساختند متوقف میگردند و از ضالین یا مغضوب علیهم قرار میگیرند و محکوم بقاء می‌شوند. پس چنانکه انحراف از سیر تکاملی منشأ فناء و انقراض است انطباق با محیط هم موجود زنده را متوقف می‌دارد و در اثر توقف منقرض می‌شود، « بعکس آنچه بعضی از علماء طبیعی می‌گویند ».

انسانی که با اراده و اختیار بخواهد این صراط کمال را کاملتر گرداند و در این راه پیش رود می‌باید مجذوب و منطبق با محیط و محکوم آن نگردد و پیوسته محیط فکری و روحی خود را تغییر دهد و در خط مستقیم قرار گیرد و از انحراف بیاندیشد، چون پیوسته در معرض گمراهی و غفلت است، این دعاء و درخواست را هم همیشه باید داشته باشد، تا خود مشمول عنایت و مشیت مخصوص مبدء کمال وهستی گردد.

آیات ۴۶ و ۴۷ سوره شریفه نور، با چند جمله مختصر و جامع دوران‌های حیات را که میلیونها سال بر آن گذشته از نظر میگذراند تا ظهور انسان و عقل و هدایت بصراط مستقیم میرساند:

وَاللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّنْ مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَّنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَاللّٰهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ.

ترجمه: «خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفرید، پس بعضی از آنها جنبندگان هستند که بر شکم راه می‌روند و بعضی از آنها بر دو پا راه می‌روند و بعضی بر چهار پا، خداوند همی می‌آفریند آنچه بخواهد، خداوند بر هر چیزی تواناست، ما بر آستی آیات روشن کننده را فرو فرستادیم و خداوند هدایت مینماید هر کس را بخواهد، بسوی صراط مستقیم». در جمله مکرر، منهم من... با نظر و توجه بتکامل انواع لطف و اعجاز در بیان است: بنابراین که من (مکسوره) نشیبه باشد نه تنها تبعیضیه، و من موصوله (مفتوحه) بر موجودات عاقل فعلی یا عاقل استعدادی مانند جنین انسانی گفته شود، گویا در اینجا که باید «ما» آورده شود «من» آورده (و مفسرین را متحیر نموده) نظر بهمین سیر تکاملی است که بسوی تجهان عقل پیش میرود و نسبت بعالم و نوع قبل هر نوعی بعالم عقل نزدیکتر گشته: و با ارجاع ضمیر بمرجع نزدیک چنین بر-

می آید که گفته شود: برخی از آن نوع پیشین ناشی و جدا شده جنبندگان هستند که بر شکم یا دوبا . . . راه میروند. پس کلمه من مکسوره اشاره بنشوء است، و من مفتوحه اشاره بارتقاء و کمال، چنانکه علمای طبیعی فلسفه تکامل را فلسفه نشو و ارتقاء نیز میگویند، آنگاه در آیه بعد اشاره بظهور عقل ممیز انسانی مینماید که نزول و در دست رس قرار دادن آیات مبینات قولی و تکوینی برای تمیز و تبیین عقل است تا با آزادی اراده و تشخیص، مطابق مشیت الهی بسوی تکامل که همان صراط مستقیم است پیش رود: «والله یهدی من یشاء . . .»

آیه ۶۰ - سوره هود، با بیان دیگر سلطه و نفوذ تربیت و تکامل را بر همه جنبندگان میرساند: ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقیم = جنبندگانی نیست مگر آنکه خداوند بدست دارنده ناصیه آن است چه پروردگار من بر صراط مستقیم است، - ناصیه موی جلوی سر است، گویا اشاره و استعاره است از محل و مرکز ظهور تکامل - چنانکه در سوره علق نسبت خطاء و کذب را بناصیه داده «ناصیه کاذبة خاطئة» زیرا مغز است که بوسیله سلسله اعصاب ادراکات را ضبط و ثبت می نماید و بمیراث در اعقاب همی باقی می گذارد و پیوسته ساختمان اعصاب و مغز کاملتر می شود و جلو می رود، سررشته این تربیت و تکمیل بدست ربوبیت خداوند است. مراحل محسوس و واضح تکامل از طبیعت بسیط و مرکب عناصر بسوی غریزه و از آن بسوی مراحل ادراکات حسی و وهمی و خیالی تا ظهور عقل فطری و تکامل غلمی پیش می رود؛ نخستین جهش مرکبات طبیعی ظهور حیات و غرائز است، در این جهش غرائز جنبندگان را بتلاش برای غذا و تولید و دفاع و امیدارد، جهش دوم پیدایش حواس و ادراکات ظاهری است که غرائز را هدایت و تکمیل می نماید، زیرا تشخیص غذا و مسکن و محل و تولید و ملایم و غیر ملایم بوسیله حواس است، پس از آن حواس باطنی پدید می آید که ادراکات ظاهری و باطنی را ثبت و ضبط مینماید، چون حواس و ادراکات جزئی دچار اشتباه میشوند - مانند اشتباه در دوری و نزدیکی و کجی و راستی - ادراکات کلی و استدلال که اثر عقل فطری است پدید می آید، عقل، ادراکات و محسوسات و غرائز را هدایت و تکمیل مینماید. این دوره ها و مراحل چنانچه در تکوین انسان ظاهر است در انواع هم باید چنین باشد، تکمیل و تغییر اعضاء و جوارح

و سازمان عصبی و مغزی از آثار و ظهور همین تربیت و تکامل معنوی و باطنی است: «ان ربی علی صراط مستقیم».

آیا با طلوع عقل فطری از افق غرائز و حواس کمال مطلوب حاصل شده و در اینجا تربیت و هدایت متوقف می‌گردد؟ با آنکه طبیعت فطرت تنها آمادگی برای جهش و آزادی از جهان حیوانات است، عقل فطری پیوسته در بند و وابسته حواس و غرائز بلکه محکوم آنها می‌باشد، و شعاعهای کوتاه و کم نور آن حق و باطل را در نظر و صلاح و فساد را در عمل از هر جهت روشن نمیسازد، و در معرض طغیان و کوران هواها و شهواتی که از منفعت و لذت جوئی و غرائز برانگیخته می‌شود خاموش و محکوم می‌گردد چنانکه گویا چنین جهش و تحولی در حیات وجود نیافته. اگر پرنو هدایتی بکمش نرسد و مستقل و حاکم نشود نکرده اند تکامل متوقف بلکه معکوس می‌گردد، پس هدایت نهائی که هدایت دین - وحی و الهام - است به قانون خلقت که همان قانون تکامل است ناچار باید باشد، در مسیر احتیاج تجربیات و اکتشافات می‌تواند عقل فطری را آماده و مقتدر سازد ولی مستقل و آزاد و حاکم نمی‌گرداند، بفرض آنکه با کندی و طول زمان تک تک مردمی باین مقام برسند، سرعت و عمومیت ندارد.

هدایت غریزی وحسی و فطری بیرون از اراده و خواست است، پس از طلوع فطرت که سر آغاز اراده و اختیار است تکمیل و استقلال و استقامت عقل فطری مربوط به اراده و خواست یعنی آمادگی و قابلیت اختیاری می‌باشد، پس مقصود از این دعاء - اهدنا الصراط المستقیم - هدایت گذشته غیر اختیاری نیست؛ اگر «ما» اشاره به حقیقت و فصل ممیز انسان که همان عقل فطری و استعدادی است باشد، در این دعاء در خواست دوام هدایت و تکمیل آنست، یعنی پرده غفلت و جهل را از عقل ما بردار و از انحراف و لغزشش بازدار و بفعلیت و کمالش رسان و مستقل و مستقیمش بدار و ادراکات اجمالی و نظری ما را اکتسابی و تفصیلی ساز، و اگر «ما» مربوط به مجموع جنس و فصل انسان باشد، یعنی همه قوا و غرائز و ادراکات ما را در پرتو هدایت هم آهنگ و مستقیم پیش ببر، و چون استعداد کمالی همه موجودات و جنبندگان در سرشت

انسانی تحقق یافته ، می تواند این دعا زبان استعداد همه باشد ، یعنی همه را بر این صراط تکامل مستقیم بدار .

خلاصه ، هدایت دین است که عقل فطری را مستقیم میدارد و در روابط عمومی و هر جانب زندگی و آثار خیر و شر را مینمایاند... : « فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها... » چون نظام دینی و تعلیم دستورات و مقررات کلی و بیان معارف مبدء و معاد بوسیله پیمبران تبلیغ و تکمیل شده پس مانند هدایت غریزی و فطری مورد درخواست بنده نیست ، آنچه پیوسته باید درخواست شود هدایت در تشخیص و تطبیق است ، تا بعنایت و لطف ربوبی معارف آن را بفهمد و نیات و اعمال خود را با آن منطبق گرداند ، چون از این جهت همواره انسان در معرض انحراف و لغزش است پس باید ایندعاء همیشگی باشد .

از نظر روایات

از امیرالمؤمنین (ع) در تفسیر این آیه چنین است : « آن توفیق که در گذشته روزگار ما را باطاعت توداشته پیوسته دار تا در آینده عمر هم ترا اطاعت نمائیم . » از صادق (ع) : « یعنی ما را بملازمت راهی رهنمائی نما که بدوستی و بهشت رساند ، و از هواها و آرائیکه ما را دچار رنج و فناء میگرداند باز دار . » چنانچه از این دو روایت بر می آید مقصود از طلب هدایت دوام اطاعت و نگهداری از هواها و آرائیست که بصورت دین درمی آید و موجب انحراف از صراط مستقیم می شود چه رنگ و صورت غرور انگیز انحرافهای دینی خطرش از بیدینی بیش است .

اگر فاتحة الكتاب از سوره های اول باشد - چنانکه از بعضی روایات استفاده میشود و جزء نماز است - مسلمانان اول درخواست توضیح و بیان بیشتر را به وسیله وحی می نمودند ، پس از آن دیگر مسلمانان باید پیوسته طلب فهم و تشخیص و اجتهاد را نمایند . بنا بر آنچه گفته شد صراط - همانگونه که در روایات از رسول خدا و ائمه هدی رسیده - : « اسلام و آئینی است که جز آن پذیرفته نیست ، صراط مستقیم در دنیا چنان راهی است که از غلو باز دارد و از تقصیر برتر آرد و راه رورا مستقیم گرداند ، و در آخرت راه بسوی

بهشت است». مضمون روایت دیگری که مرحوم فیض در تفسیر صافی آورده چنین است: صورت و حقیقت انسانیت راه مستقیم بسوی هر خیر و پللی است که در میان بهشت و جهنم کشیده شده. صورت حقیقی انسان عقل فطری است که بوسیله راهنمایی دین باید مستقل و آزاد گردد، بنا بر اتحاد عاقل و معقول راه و راه رویکی می شود که پیوسته نتیجه را مقدمه قرار میدهد و مقدمه بنتیجه دیگر می رساند، و هر فکر و ادراک تازه ای منشأ عمل و اثر می گردد و اعمال و آثار منشأ اخلاق و ملکاتی می شود، همی در فکر و اخلاق و آثار و مکسبات پیش می رود.

در چند روایت دیگر از طریق خاصه: «صراط مستقیم امیر المؤمنین، ائمه هدی، معرفت آنان است»، چون نمونه کامل عقل مستقل ایمانی و فضائل خلقی و روش عالی عمل اینها هستند، شناسائی و خلق و عملشان از هر انحراف و لغزشی باز میدارد، و نظر داشتن بسمت حرکتشان بسوی صراط هدایت پیش می برد. چنانکه امیر المؤمنین ع در خطبه ۹۳ نهج البلاغه میگوید: «انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم و اتبعوا اثرهم، فلن یخرجوکم من هدی ولن یعیدوکم فی ردی، فان لبدا و فالبدوا وان نهضوا فانهمضوا و لا تسبقوهم ففضلوا، و لا تتأخروا عنهم فتهلكوا» یعنی: چشم باهل بیت پیمر خود داشته باشید و ملازم سمت حرکت آنها باشید، و از آثار آنان پیروی نمائید، چه آنان شما را از صراط هدایت هیچگاه بیرون نمیرند، و بسوی پرتگاه گمراهی باز نمیگردانند، اگر بجای ایستادند بایستید، اگر پپای خاستند برخیزید، از آنها پیشی نگیرید تا گمراه شوید، و عقب نمانید تا هلاک گردید.

از امام صادق (ع): «صراط راه بسوی شناسائی خداست، و آن دو صراط است، صراط در دنیا و صراط در آخرت، صراط در دنیا امام مفترض الطاعه است، کسی که در دنیا او را بشناسد و پیروی از هدایتش نماید از صراطی که پل جهنم است در آخرت میگذرد، کسی که او را نشناسد قدمش می لغزد و در آتش جهنم پرت میگردد.» از آنچه تا اینجا در معنای صراط گفته شد و از مضمون دیگر آیات و روایات چنین می فهمیم که صراط را حقیقت و واقعیتی است که همان راه تکامل و قرب بمبدء

کمال است و بحسب عوالم و مراتب ادراك بشری به صورتها و تعبیرات مختلف درآمده ،
و تعبیر نهائی از آن پل روی جهنم است که صاحبان عقل و تکلیف باید از آن بگذرند ،
این مانند هر حقیقتی است که آنرا عقول و ادراکات بشری باندازه قدرت و ضعف
تفکر صورتی درك مینماید و در عالم خیال و حس نیز صورتهای مختلفی درمی آید ،
چنانکه راه و روش و هدفهای هر فردی در رفت و آمدها و زندگی روزانه اش
صورتی در می آید که در عالم خیال و عقل صورت دیگری دارد و در خواب چون راه
هموار آسان یا راههای پرپیچ و خم تاریک و پرتگاههای هراس انگیز می نماید ،
عقل آزاد و طریق کمال در حقیقت راه یا پلی است بالای پرتگاه شهوات و هواها
آن کس باسانی میتواند از آن بگذرد که نور ایمان رهنما و نیروی عمل نگهدارش
باشد و پیروی از امام بحق نماید ، با این نور و نیرو و جذبیه میتوان از جاذبه
غرائز رهائی یافت و از میان آتش شهوات برتر آمد و از انحراف بافراط و تفریط
مستقیم گردید و شتابان یا چون برق - چنانکه در روایات آمده - عبور کرد ، و در
هر اندیشه و خلق و عمل کوچک و بزرگی هدایت بصراط مستقیم را خواست و چشم
به پیشوای حق داشت ، سستی این جاذبه و غفلت از این دعاء موجب انحراف و سقوط
است ، چنانکه انحراف بسوی شهوات شعله های حرص و طمع را می افروزد و قوای
خیر و حق جوئی و عفت و غیرت را می سوزد و محیط چنین مردمی را سراسر
خشم و بدبینی و بداندیشی و حق کشی فرا می گیرد ، تفریط یا تعطیل غرائز هم
موجب فقر و زبونی و سقوط فکر و اخلاق و اجتماع است ، این راه وسط - چنانکه
در روایات آمده - بس باریک و دشوار است و جز باکشش ایمانی و اخلاص و بصیرت
نتوان پیمود .

صراط الذین انعمت علیهم ..: نعمت بمعنای آسایش ، وسیله زندگی است ، برای آدمی

که موجودی اندیشنده رونده است جز هدایت براه مستقیم که پس از تشخیص مقصد و
مطلوب است آسایشی نیست - ان الحیاة عقیده و جهاد - رهرو و مسافری که سر منزل و راه
را بشناسد رنج سفرش آسان میشود و از کم و کاست زاد و توشه نمیراسد ، مال برایش وبال
و خود و هر چه دارد در معرض فناء و زوال است ، - هر که وی از راه حق گشتی جدا - بینوا

شد گرچه دارد صدنوا. در آیه دیگر صاحبان این نعمت را بحسب مراتب بیان کرده :
 و من طع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصدیقین والشهداء
 والصالحین = آنانکه خدا و رسول را اطاعت کردند پس این بزرگان همراهِ کسانی اند که خداوند
 بر آنها نعمت ارزانی داشته از پیمبران و تصدیق کنندگان نخستین و شهیدان و شایستگان ،
 قافله‌هاییکه وارد عرصهٔ این جهان شدند و درگذشتند با آثار نیک و بد و خیر و شری که
 از خود باقی گذاردند، صراط مستقیم و غیر مستقیم را رسم نمودند ، آنچه داشتند و بخود
 بسته بودند فانی شده نتیجه و اثر باقی آمد و رفتشان همین بوده ، عموم مردم اینگونه
 حقایق را با توجه بامثال و نمونه‌های تاریخی می‌توان درک و تصویر نمایند ، بلکه
 تاریخ جز اعمال و حرکات مستقیم و غیر مستقیم گذشتگان نیست ، دیگر مطالب
 نتایج و آثار آن اعمال است . گذشتگان بشر با همهٔ آداب و رسوم و قدرت و تمدنشان
 مانند جانوران ریز و درشت یا در صراط مستقیم تکامل پیش رفتند و فرد و نوع و
 آثار خود را باقی گذاردند ؛ یا متوقف شده بزودی منقرض شدند ، و یا منحرف شده
 پس از چندی از میان رفته‌اند ، این روح و فلسفهٔ تاریخ امم و ملل است ، و دربارۀ هر
 زنده و متحرکی صادق است .

در روایات «مغضوب علیهم» تطبیق بر یهود شده ، «ضالین» تطبیق بر نصاری ،
 با توجه بوضع روحی و اخلاقی یهود و نصاری اینان مصداق واضح‌اند ، زیرا طرز
 تفکر عمومی یهود سرپیچی از حق و کمال است ، یهود از جهت تربیت نژادی و غرور
 دینی جهان و مردم جهان را ملک و مال خود میدانند و چنین معتقد است که خدا خدای
 یهود و دنیا از آن یهود و مردم آن بردگان یهود و سرای جاودان برای یهود است ،
 اثر اینگونه عقیده و غرور کشته شدن روح خیر و رحمت و عواطف و فضائل انسانی است ،
 مردمیکه این معانی و فضائل را فاقد شدند روح تکامل و قدرت معنوی نخواهند داشت ،
 بجای قدرت معنوی بماده و پول بیش از حد علاقمند می‌شوند و بدون هیچگونه خدمت
 و مبادلهٔ درستی از هر راه بهر صورت هدفشان جمع ثروت می‌گردد تا آنجا که کوشش
 برای علم و صنعت و انتساب بآیین هم در نظر آنها مقدمه برای قدرت مالی است ، این
 خلق و روحیه است که آنها را مورد خشم خدا و خلق و نظامات عالم قرار داده و از

تکامل معنوی و فضائل خلقی که علم هم وسیله برای آنست باز داشته، - غضب، حالت نفسانی و اثرش دور داشتن است، بخلاف رحمت، غضب مانند هدایت بخداوند نسبت داده نشده، زیرا هدایت لطف مخصوص خداوند و غضب اثر خلق و عمل است، هدایت تنها از او، غضب از محیط و هستی منعکس میگردد . .

نصارا گرچه از جهت کمالات عقلی و خلقی و عواطف انسانی پیش رفتند ولی در آن زمان برکناری از زندگی و بریدن علاقه زن و فرزند و دنیا را شرط رستگاری و کمال معنوی پنداشتند و از صراط مستقیم منحرف و گمراه گشتند، این توجه افراطی بثروت و مادیات که اساس و پایه تمدن غربی مسیحی است و دنیا را مضطرب کرده و آسایش را از ساکنین این سیاره ربوده و اکثراً همان تفریط و رهبانیت ساختگی است .

عطف به لا، این را میرساند که اینها دو دسته ممتازند و منضوب علیهم که با «غیر» آمده فاصله اش از صاحبان نعمت بیشتر از ضالین است یا در جهت مقابل قرار گرفته، و گمراهان «ضالین» چون راهی دارند و گمند بدسته نخستین نزدیکترند؛ «ولتجدن اقربهم موده للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری .»

با دیده پاک عقل فطری

اکنون که از حمدستان (بوستان حمد) دور می شویم بار دیگر نظری بآیات آن نمائیم؛ آدمی که با فطرت درخشان و پاک چشم باین عالم می گشاید سراسر آنرا جمال و نعمت، و کمال و حکمت مینگرد، و در درون خود خواست و جنبشی شدید بسوی کمال و بقاء احساس مینماید، ناچار جمال و نعمت و حکمت هستی عقلی فطری را بسوی اصل و سرچشمه آنها پیش میبرد و ظهور اینها را از مبدء غیر متناهی در کمال و هستی درك مینماید و زبانش به کلمه «الحمد لله» گویا میگردد، آن مبدئی که عنایت تربیتش با دو گونه رحمت همه عوالم را فرا گرفته، و اعمال و آثار را با تصرف مالکانه اش بسوی بقاء میبرد - اینجا است که خواست و مطلوب و مقصود حقیقی خود را در پرتو این صفات می یابد، چون مطلوب را تشخیص داد از پراکندگی بسوی او می گراید و تنها از او کمک می جوید: «ایاک نعبد . . .» پس از این درك و تشخیص

و آمادگی نیازمند براهی است که در آن انحراف و لغزش و توقف نباشد ناچار این راه باید از همو بخواهد چه عقل بشری از تشخیص آن ناتوان است، راهی که بهدایت او تشخیص دهد و بکمکش پیش رود و با بصیرت ایمانی خود با راه و روش گذشتگان تطبیق نماید.

چون هدایت بر راه مستقیم مبدء و سرچشمه هر خیر و سعادت است طلب آن در متن سوره حمد آمده و سوره حمد جزء مکمل نماز قرار گرفته - لا صلوة الا بفاتحة الكتاب - هیچ جمله و کلمه‌ای مانند این دعاء در اطراف زمین پیوسته و هم‌آهنگ گفته نمیشود، در هر شبانه روز یکبار نور با جمال و جلالش بر آفاق زمین دامن میگستراند و باز میکشد و در فسول طلوع و غروب آفتاب، میلیونها مسلمانان پراکنده و در صف هر يك دوما بار این جمله را میگویند و میشوند، این دعاء جامع و فاتحه هر خیر است و این سوره جامع قرآن و ام‌الکتاب و فاتحه آنست، زیرا اصول قرآن و فهرستش بطور جامع در این سوره است.

آیات حکیمانه قرآن راجع به پنج مطلب: مبدء، معاد، انسان، احکام، گذشتگان است، سوره حمد هفت آیه و هر آیه مشتمل دو جمله یا دو کلمه است که اصول و ریشه و ام‌الکتاب اند و آیات دیگر فروع و شاخه‌های آنها است (گویا بهمین جهت یکی از نامهای این سوره سبع المثانی است، و گفته‌اند از آن جهت است که در هر نماز این هفت آیه دوبار باید خوانده شود، و از جهت آنکه اصول مطالب قرآن در این سوره فشرده است گویا قرآن مستقلى است چنانکه در آیه سوره حجر مستقل یادآوری شده و قرآن عطف بآن گردیده: «ولقد آتيناك سبعا من المثانی و القرآن العظيم».

آغاز سوره حمد بتوصیف خداوند از طریق نعمتها و صفات مشهود او است و با صفت ربوبیت و دونوع رحمت ظهور ذات و اراده‌اش را در عوالم وجود بیان نموده، وصف مالکیت روز جزاء تصرف قاهرانه‌اش را در عالم و تحول عمومی عالم و سر معاد را میرساند، خطاب از زبان بنده ایاک نمید... و حصر عبادت معرف استعداد انسان است برای تحول و تکامل که تنها ممیز و مشخص آدمی همین است، سراط مستقیم بسورت تشریح، قوانین و شریعت می‌باشد، پایان سوره اسرار و علل موت و حیات، ترقی و انحطاط افراد و ملل گذشته است، اینها بندها و اصول مطالب پنجگانه سراسر آیات قرآن است.

سوره بقره ، مدنی و ۲۸۶ آیه است .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ①

الم

الْم ②

این کتاب بلند مرتبه موجب شکی در آن نیست هدایت است برای پروا پیشگان .

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ③

آن کسانی که بجنب میگردند و نماز را پیا میدارند و از آنچه روزی آنان کرده ایم انفاق میکنند .

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ④

و آن مردمیکه به آنچه بتو نازل شده و پیش از تو نازل شده همی ایمان می آورند و به زندگی دیگر یقین دارند .

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ⑤

هم اینان بر هدایتیکه از جانب پروردگارشان است استوارند ، و هم اینان دستگارانند .

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ⑥

نظری بحروف اوائل سورهها

در باره حروفی که اوائل بعضی از سورهها آمده رأیها و نظرهایی است که برای تأیید بعضی روایاتی آورده شده ، از مجموع این نظرها و روایات چنین برمی آید که ذکر این حروف برای بیان مقصودی است ، و آن مقصود را اجمالاً بواسطه یا بدون واسطه میتوان فهمید ، یا برای همین است که راه تفکر باز شود و عقلهای ایمانی بکار

افتد و در این کتاب معجزه آسمانی بیشتر تدبر گردد .

اکنون احتمالاتی که بنظر می‌رسد و نظرهای معروف علماء تفسیر و روایت و توجیه و بیانی که درباره هر نظری میتوان گفت ، می‌آوریم :

۱ - نامهای سوره‌هایی باشد که باین حروف آغاز شده . این نظر را میتوان چنین توجیه نمود : که این حروف مخصوص اشاره بآیات مخصوصی باشد که در آن سوره است و حروف اول آن آیات مانند حروف اول سوره می‌باشد ، چون توجه بآن آیات و تأمل در آن مورد نظر بوده حروف اول سوره شبیه بآن یا بعضی آن آورده شده ، چنانکه بیت ممتاز يك قصیده را بیت القصید گویند و در آغاز قصیده می‌آورند ، یا از مجموع مقاله و بحثی جمله‌ای از آنرا انتخاب مینمایند و عنوان قرار میدهند . مثلاً در سوره بقره آیاتی است که با الم شروع شده : الم ترالی الذین خرجوا . . . الم ترالی الملاء من بنی اسرائیل ، الم ترالی الذی حاج ابراهیم . . . این آیات در اواخر سوره بی‌درپی و نزدیک بهم آمده . مانند این مطلب را در سوره‌های دیگری که بحروف جدا جدا شروع شده میتوان یافت .

۲ - هر يك از این حروف یا مجموع اشاره باسم وصفی از صفات خدا ، یا بعضی از آن اسم و وصف رسول خدا و یا سوگند بعضی از اسماء و صفات باشد . حکماء و عرفاء روشن بین گویند عالم ، ظهور صفات و اسماء خداوند است و هر پدیده‌ای مظهر يك اسم یا چند اسم می‌باشد ، چنانکه نور بسیط بحسب استعداد اجسام بصورت و رنگی در می‌آید یا اعمال و آثار آدمی هر يك ظهور صفت و خلقی از او است .

۳ - پیش در آمد آیات بعد برای جلب توجه باشد تا شنوندگان ساکت شوند و دل دهند و خوانندگان وقف و وصل و مد و قصر و دیگر جهات و آهنگ قرائت را با اداء این حروف بسنجند . چنانکه کلمات غیر موضوعه‌ای را برای سنجش اوزان شعری و آهنگ بکار می‌برند .

۴ - کسانی گویند حروف افتتاحیه سوره‌ها اشارات و رموزیست بحوادث آینده مانند زمان تأسیس و انقراض و مدت حکومتها و بقاء و فناء ملل . بعضی منشأ این پیشگوئیا را ترکیبات عددی از این حروف دانسته‌اند . بعضی گویند این حروف

دلالت بر اسماء وصفاتی دارد که مفاتیح غیب و منشأ آثارند . حوادثی که مربوط بهر موضوعی است علماء متخصص در آن باندازه پی بردن بعلم و ظروف میتوانند پیش بینی نمایند ، طبیب آینده بیمار و دوران مرض را از جهت شدت وضعف و بحسب مزاجها تشخیص میدهد ، علماء اجتماع ، وزمین و هواشناسان از تحولات اجتماعی و جوی و زمین و مقارنات کواکب و حوادث مربوط باین تحولات خبر میدهند ، کسانی که اخلاق و نفسیات ملل را می شناسند و بخاصیت و آثار انواع حکومتها پی برده اند عزت و ذلت و بقاء و فناء ملل و دوام و سقوط حکومتها را در آینده دور یا نزدیک مینگرند ، مقدار ضربه ای که سنگی بر آب وارد می سازد ، یا بمبی که در هوا منفجر میشود شدت و دوام و مقدار تشعشع و امواج را معین مینماید .

هر اندازه فکر بر اسباب ارتقاء یا بد و روح در افق بلندتری احاطه نماید حوادث و مسیبات را بیشتر و در دامنه پهناتری مینگرد .

قرآن علت و منشأ تحولات روحی و اخلاقی عمیقی شد که این تحولات مبدء تحولات اجتماعی گردید ، هر اندازه قدرت تأثیر و چگونگی آن در نفوس و اخلاق افراد و دستجات و ملل مختلف بیشتر ادراک شود پیش بینی نسبت بآینده دقیق تر و وسیع تر می گردد ، پس میتوان گفت حروف اوائل سور که جزء قرآن است رموزی از حوادث یا علل آن یا صفات مخصوص پروردگار باشد که با توجه و درک آن بتوان هر چه بیشتر حوادثی که مرتبط به تأثیر قرآن است پیش بینی نمود - چنانکه آیاتی از قرآن واحادیثی که از رسول اکرم و امیرالمؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام اخبار صریح از بعضی حوادث آینده است - این بیان تنها برای توجیه نظرها و روایاتی است که حروف اوائل سوره ها را درباره حوادث آینده دانسته اما غیبی که منشأش وحی یا الهام است بحث دیگری است .

۵ - جمعی گفته اند این حروف اعجاز قرآن را میرساند باین بیان : که بمردها منکر و تکذیب کننده اعلام مینماید که قرآن آیات و کلماتی است که از همین حروف ترکیب یافته و این حروف و لغاتی که از آن ترکیب شده در دست رس شماست اگر معجزه و از جانب خدایست خود مانند آیات آن بسازید . اظهار معجزه در کلام مانند

اعجاز در طبیعت است : حروف عنصرهای کلام‌اند و عناصر حروف مرکبات ، عناصر بسیط هر مرکب زنده و مقدار آنرا علمای طبیعی می‌شناسند ولی از ساختن يك دانه گندم و هسته میوه و سلول عاجزند ، آیات وجود پیوسته از عناصر آغاز می‌شود و بصورت ترکیبات عالی و موجودات زنده درمی‌آید ، سازنده عالم با این عمل اعلام میدارد که اگر میتوانید يك دانه گندم با خاصیت حیاتی بسازید ! آیات قرآن هم با شروع این حروف بسیط همین اعجاز را اعلام میدارد آن هم از زبان کسی که درس نخوانده و حروف را نشناخته !

این حروف که در لغت عرب ۲۹ حرف است در ۲۹ سوره با حساب مخصوصی آورده شده ، این حساب را قاضی بیضاوی در اول تفسیر خود چنین بررسی نموده : که حروف مجهوره است و مهموسه ، شدیدیه است و رخواه ، مطبقة است و منفتحه . از مجموعه حروف ۲۸ گانه - بنابراینکه الف حرف مستقلی نباشد - نصف آن که ۱۴ است در اوائل ۲۹ سوره آورده شده و این ۱۴ حرف از نصف از هر نوعی از انواع ششگانه تشکیل یافته (برای دریافت تفصیل این حساب و عدد هر نوعی از حروف بتفسیر مذکور مراجعه شود) .

محقق طنطاوی گوید : عدد ۲۸ و نصف آن در نظام کامل موجودات هم مشهود است :- استخوانهای مفاصل هر دست ، مهره‌های بالا و پائین پشت حیوانات تام الخلقه ، شهرهای بال پرندگان ، منازل شمالی و جنوبی ماهتاب ، در لغت عرب ۱۴ حرف هنگام تلفظ با برخورد بلام تعریف ادغام می‌شود ، ۱۴ حرف ادغام نمی‌شود . ۱۴ حرف در کتابت نقطه‌گذاری می‌شود ، ۱۴ حرف بی نقطه است ، و حرف ی- بتنهائی- بی نقطه و در وسط نقطه‌دار است . در آغاز سوره‌هایی از قرآن نیز ۱۴ حرف آورده شده ، ۱۴ حرف مسکوت مانده ، این تطابق قرآن با وضع لغت و خلقت نشانه آنست که همه آیات خداوند است که بصورت‌های گوناگون تجلی نموده ، و با حساب و اعداد مخصوصی صورت پذیرفته ، خصوصیت عدد ۲۸ در میان اعداد این است که در میان اعشاری مانند ۶ در آحاد و ۴۹۶ در مئات بی مانند است ، باین بیان ۵- اجزاء هر عددی یا کمتر یا بیشتر از آن عدد است جز این چند عدد مثلاً ۲۸ نصفش ۱۴ ، ربعش ۷ ، مخرج نصف ۲ ،

مخرج ربع ۴ ، مخرج ۲۸-۱ ، مجموع همان ۲۸ است .

این بود آراء و نظرهای معروف مستند بروایات درباره مقصود یا تأویل حروف افتتاحیه ، آیا این تأویلات و نظائر آن درست و مطابق واقع است ؟ الله اعلم . آنچه یقین میتوان گفت همین است که این حروف برای مقصود و غرضی آورده شده و بی مقصود و مهمل نیست ، پس از این مطلب گوئیم شاید آن مقصود بدصورت رمزی میان خدا و پیغمبر در آمده و افرادی هم از خاندان وحی که راسخون در علم و در تأویل متشابهاتند آن را می دانند ، و بهره اهل نظر همین اندازه است که استعداد تفکر و تحقیقشان بیدار گردد و ذهنشان به کار افتد تا شاید با کمک راسخون بد تأویل و معانی واقعی آن برسند ، چنانکه از ترکیبات طبیعی و شیمیائی بعضی آنها مقدار و نسبت عناصر هر مرکب و خواص و آثار آنرا میدانند ، مردمی هم بدرمز و کلید آن آگاهند .

خاطره دیگری در ذهن رفت و آمد میکند که برای تکمیل این بحث ذکر آن بی تناسب نیست : شاید حروف افتتاحیه سوره ها اشاره بمجهول و مقصود از آن لامقصود باشد ، با دو مقدمه کوتاه این احتمال تأیید می شود ، اول آنکه ادراکات حسی و عقلی انسان محدود است چنانکه امواج صوتی و دیدنیها و بوئیدنیها را آدمی در حد و مقدار معینی درک مینماید با آنکه امواج و بوها و صوتهای موجودات ریز و درشت و کیفیت و کمیت اینها جهان را پر کرده و ارتباط انسان با جهان جز بوسیله حواس متناسب و درک کننده آنها نیست ، اگر حواس ما بیشتر از این مقدار درک نماید مثلاً همه صداهای دور و نزدیک را بشنود و دیدنیهای ریز مانند میکربها و درشت مانند کرات دور را بنگرد و همه بوها بشامه رسد یا حواس دیگری داشتیم که محسوسات دیگر را هم درک میکردیم سامان زندگی و تحمل و ادامه آن ممکن نبود :

هستی این عالم ای جان غفلت است هوشیاری این جهان را آفت است

پس آنچه از امواج و اشعه و صوتها که حواس ما میتواند درک کند و آنچه از حقایق وجود که از طریق آثار و صفات و برهان و علت عقل ما پی می برد گرچه از جهتی نامحدود است از جهاتی محدود است و وراء آن نه قابل درک است برای ما و نه مرتبط بزندگی حسی و عقلی و بقاء و کمال ما می باشد .

دوم آنکه عوالم غیر منتهای ظهور اراده خداوند و آیات او است، قرآن همان اراده و آیات خداوند است که بصورت لفظ و عبارت در آمده و تا حد عقل محدود و حس شنوایی و بینائی و فراخور زندگی و کمالات علمی و عملی ما نازل شده ؛ : «لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله» آن قرآنی که اگر بر کوه فرود آید آن را میلرزاند و متلاشی می سازد نباید به صورت صوت و کلمات باشد !!

با توجه باین دو مقدمه کوتاه - که بجای خود باید مشروح تر بیان شود - تأیید می شود که این حروف اشاره بمجهول و مقصود از آن لا مقصود می باشد ، یا بعبارت دیگر حد فاصل است میان ماوراء محسوس و معقول ، و آنچه برای ما قابل درک و فهمیدنی و بکار بستنی است ، همچنانکه در اصطلاحات علمی گویند : ماوراء حس ، ماوراء عقل ، مجهول ، ایکس ، ایگرگ ؛ و در محاورات عرفی گویند : کاری بحرفهای دیگر نداریم - بعد از دیگر حرفها - عرب گوید : بعد اللتیا والتی . این بیان با آن نظری که این حروف رازمیان خدا و رسولش یا اشاره بصفات علیامیداند درست در می آید. زیرا مجهولات عقول متعارف معلومات حس و عقل بالاثری است که مؤید بوحی باشد ، و تجلی کامل صفات و آثار آن وراء عقول عادی بشری است .

تا اینجا آنچه گفته شد راجع بهممة حروف و بحث کلی بود ، اما راجع به یک یک حروفی که در اوائل سوره های معین است بحث دیگری است که کمتر بررسی شده است ، شاید درهائی بروی جویندگان پس از این باز شود .

شرحی از کلمات و روابط ادبی

ذلك : برای اشاره بدور مکانی و زمانی و مقامی است .
 کتاب : چون حساب و لباس ، مصدر مجرد بمعنای نوشتن یا از مفاعله بمعنای مکاتبه ، و استعمال شایع آن در مکتوب است .
 ریب : بمعنای بدگمانی و سلب اطمینان و از میان رفتن خوشبینی می باشد و مرادف باشك نیست و متعدی استعمال می شود و نسبت بشخص و غیر شخص داده می شود ، مانند : رابنی فلان ، رابنی عمله = فلان یا عملش مرا بدگمان کرد ، شك چنین نیست .
 هدی : چون تقی در اصل مصدر است و معنای آن چنان راهنمایی و دلالت است که راه را تا آخر بنماید .